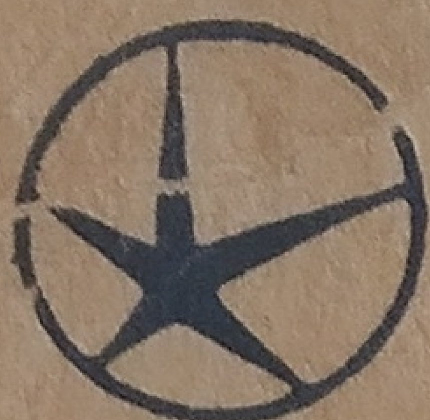


دعای کمیل

باترجمه فارسی

توسط

دکتر عباس چمران

و

مقدمه‌ای دربارهٔ

نیایش

دعای کمیل

با ترجمه فارسی

توسط

دکتر عباس چمران

و

مقدمه‌ای دربارهٔ

نیایش

نشریه

انجمن اسلامی دانشجویان امریکا و کانادا

گروه فارسی زبان

انسان به میزان برخورداریهائی که در زندگی دارد، انسان نیست، بلکه درست به اندازهٔ نیازهائی که در خویش احساس می‌کند انسان است. سطح تعالی و درجهٔ کمال هر انسان را با درجهٔ تعالی و کمال نیازهائی که دارد و کمبودهائی که در خود احساس می‌کند دقیقاً می‌توان اندازه‌گیری کرد. یعنی هر کس به میزانی انسانتر است که نیازهای عالیتر، متعالی‌تر ومتکامل‌تر دارد، آدمهای کوچك، نیازهای اندك دارند و انسان‌های بزرگ نیازهای بزرگ. اینجاست معنی این حقیقت دقیق که: آنان که غنی‌ترند محتاج‌ترند.

ارزش علی در بی نیازتر بودنش از دیگران نیست، بلکه در احساس کردن نیازهای بلندتر و متعالی‌تر اوست نسبت به دیگران و همچنین در احساس نیازمندتر بودن و احساس کمبود بیشتر کردن او در هستی است که دیگران چنین احساسی را ندارند.

یك رو   بزرگ که مسیر کائنات و همچنین کاروان تکامل و استعداد و امکان کمال و عروج روح بشری را تا سر منزل‌های خیلی دورتر می‌بیند و قلهٔ مطلق را در کوهستان سر به خدا کشیدهٔ وجود می‌بیند واحساس می‌کند دچار حیرت می‌شود واحساس هراس (خشیة) می‌کند .این غیر از پریشانی وغیر از ترس و جبن است . حیرت وهراس دربرابر عظمت وجود و شکوه ابدیت وزیبائی خداست واین احساس‌ها را دلی می‌تواند دریابد که استعداد فهم و احساس این‌ها را داشته باشد و دامنهٔ ادراکش تادیواره‌های نهائی هستی گسترش یابد . به‌همین دلیل است که می‌بینیم پیامبر اسلام آرزو می‌کند که « خدایا بر حیرت من بیفزای » . این حیرت زادهٔ شناخت است و پریشانی زادهٔ جهل ! هراس باخشیت معلول آشنائی باعظمت و شگفتی است ، وترس یاجبن معلول گناه و گمراهی . آن روح‌های مختصر و کم ظرفیت که گنجایش دلشان اندازهٔ یك انگشتوانه است و پرش فکرشان تا نوك بینی‌شان خیلی خوش و خاطر جمع‌اند و می‌بینید که احساس کوچکترین نیازی ، احتمال کمترین مجهولی ، تصور لحظهٔ شکی در خود و فکر و عمل خود و سرنوشت خود ندارند . اما آن انسان شگفتی که سینه‌اش انبوه فشرده‌ای از آگاهی‌هاست و اندیشه‌اش به راه‌های آسمان و معالی بلند ماوراء دنیا و بالاتر از محسوس و احساسهای متعالی و لطیفه‌های عمیق خدائی آشناتر است ازراه‌های زمین وزندگی روزمره ومصلحت جوئی‌ها

و منافع شخصی ودنیائی و معمولی . اوست‌که ناگهان ازبستر نرم خانه نیمه‌های شب می‌گریزد و سینه‌اش خفقان می‌گیرد و به نخلستانهای حومهٔ شهر پناه می‌برد و در دل شب از درد و حیرت و هراس در برابر ملکوت ، عظمت وجود و جمال و جاذبهٔ خدا و حقارت و نیاز خویش ناله بر می‌دارد و از هوش می‌رود !

او بیشتر احساس عقب ماندگی می‌کند ، زیرا بیشتر و دورتر و بلندتر را می‌بیند . او در هر مرحله‌ای از بلندی و از کمال ایستاده باشد خودرا عقب مانده‌تر و نیازمندتر و مشتاق‌تر و عاشق‌تر به‌آن قلهٔ اعلا و بالا و مطلق می‌یابد . امّا کسی که تمام جهش اندیشه و نگاهش تا چهار دیواری خانه‌اش و محله‌اش بیشتر کشش ندارد هرگز احساس عقب ماندگی ، انحطاط و هراس از ابتذال ندارد . چه کسی از ابتذال وحشت دارد و از سقوط می‌هراسد ؟کسی که قلهٔ کوه را می‌تواند ببیند . ولی آن‌کسی که جست ارتفاعی راکه احساس می‌کند یك متر و دو متر بیشتر نیست ، احساس غرور ، توفیق ، سرشاری وپری می‌کند وروحش تشنه و دلش نیازمند نیست .

آن همه وحشتها و آن همه از وحشت غش‌کردنها و آن همه بیهوش افتادن‌هائی که یك روح بزرگ دردمند و شیفته و آگاه ، مثل علی در خلوت‌های دعایش دارد تنها و تنها بااین تحلیل انسانی ومافوق عقلی و علمی و فلسفی است که قابل توجیه است و الا برای مسائلی

عادی و روز مره که در پیرامونش می‌گذرد هرگز روح عظیم و بزرگی مانند علی بی‌تابی ندارد و از وحشت بیهوش نمی‌شود . یك روح عاشق و در عین حال یك روح عظیم و بزرگ که نه تنها مدینه و جامعهٔ عرب معاصر خودش و نه تنها بشریت را بلکه وجود را در ظرفیت لایتناهی احساسش حس می‌کند و دامنهٔ بودنش ازچهار چوب‌هستی بیرون است، این‌روح چون شعله‌ای بی‌تاب وذره‌ای دور افتاده از خورشید مضطرب، وحشت زده ، خواهان و به دعا و زاری طالب پیوستن است . این یعنی عشق ، یعنی احساس جدائی‌کردن یك‌روح ازمبدء خود ، از خویشاوند خود ، از زادگاه و وطن شایستهٔ خود . این معنای عشق است . عشق ، حیرت وگریزوبی‌تابی یك دور افتاده است‌برای پیوستن ، برای تجدید اتصال ، نالهٔ نی‌خشك و بریده و غریب ، در آرزوی بازگشت‌به نیستان !



اگر در عصری که همه چیز به « خشونت » منجر می‌شود و در زندگی‌یی که تمدن ، علم ، صنعت ، فلسفه ، اخلاق و حتی هنر و ادب به سرعت رو به نوعی وحشیگری انسان‌های متمدن پیش می‌رود و در نظامی که یا باید « کرگدن » شد با شاخی تیز و دد منشانه در وسط پیشانی ! و یا « مسخ » !

و به هر حال در حالی که حرکت همه چیز در تاریخ ، رو به خود پرستی ، مصلحت بینی ، حسابگری ، منفعت طلبی ، روز مرگی

و همه چیز و همه کس را برای خویش خواستن می‌رود و آدمها به سرعت در لاك لذت ومنفعت خویش می‌خزند و از هم دور می‌شوند و به تنهائی می‌رسند و در فردیت خویش زندانی می‌شوند و در نتیجه قساوت ، خشونت ، بیرحمی ، خودپائی ، فاجعه ، نفاق ، فریب ، جنگ ، سردی ، خشکی ، مرگ عاطفه ، صمیمیت ، لذت گنهکاری ، غیر خواهی ، گذشت ، تقوای بلند انسانی وطعم زیستن برای دیگران و مردن برای دیگری در ذائقهٔ بنی آدم فراموش می‌شود ، اگر نیایش تنها معجزه‌اش این باشد که روح را زیبائی و لطافتی اینچنین ببخشد و عاطفه را تا بدین دامنه ، از مرزهای فردیت بگذراند ودل راعظمتی دهدکه برای دوست داشتن راستین همهٔ انسان‌ها جا باشد .

و در یك کلمه اگر هیچ زبانی از ارزش نیایش سخن نمی‌گفت جز کلماتی که دعاهای اصیل شیعه را ساخته‌اند و آثار آنرا هیچ جا نمی‌توانستیم یافت جز در روح‌هائی که این کلمات را ساخته‌اند کافی بود که هر انسان آگاهی نیایش‌را یکی‌از نیرومندترین عوامل تلطیف و تکامل روح و عاطفهٔ نوع انسان در تاریخ بشناسد و آنرا در تربیت معنوی جامعهٔ بشری ، دستی اعجازگر ببیند و درسی‌که یك‌روح وحشی و سخت ، همان اندازه بدان نیازمند است که روحی اهلی و نرم ،

روحی که هم معنی دوست داشتن را می‌فهمد
و هم زیبائی اشك را

هم می‌جنگد،

و هم می‌داند که سر بر زانوی مهربان «او» نهادن و در زیر دستهای نوازشگرش به لذت تسلیم رام بودن از شکوه آدمی نمی‌کاهد!

اقتباس از کتاب فلسفه نیایش

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

بنام خدائی که بر بندگان — ببخشاید و بس بود مهربان

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِرَحْمَتِکَ الَّتی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ

الهی ببخشایش عام تو — که تابد بهر چیز زانعام تو

وَبِقُوَّتِکَ الَّتی قَهَرْتَ بِها کُلَّ شَیْءٍ وَخَضَعَ لَها کُلُّ شَیْءٍ وَذَلَّ لَها کُلُّ شَیْءٍ

به نیروی قهارت ای کردگار — گران گشت هر چیز منقاد و خوار

وَبِجَبَرُوتِکَ الَّتی غَلَبْتَ بِها کُلَّ شَیْءٍ وَبِعِزَّتِکَ الَّتی لایَقُومُ لَها شَیْءٌ

توان تو پیروز بر آنچه هست — همه چیز با عزتت خوار و پست

وبعظمتك التي ملأت كل شيء وبسلطانك الذي علا كل شيء

پراز کبریای تو بحر و بر است — زهر چیز شاهی تو برتر است

وبوجهك الباقي بعد فناء كل شيء وبأسمائك التي ملأت اركان كل شيء

همه فانی و ذات باقی تراست — بنام تو ارکان اشیا بپاست

وبعلمك الذي احاط بكل شيء وبنور وجهك الذي اضاء له كل شيء

بدانی همه آشکار و نهان — بذات نیر تو روشن جهان

يا نور يا قدوس يا اول الاولين ويا آخر الآخرين

تویی پاک یزدان و نور مبین — نخستین تویی هم تویی واپسین

اللهم اغفر لي الذنوب التي تهتك العصم اللهم اغفر لي الذنوب التي تنزل

الهی گناهان که عصمت درد — ببخشای و آنچه عذاب آورد

النقم اللهم اغفر لي الذنوب التي تغير النعم اللهم اغفر لي الذنوب التي تحبس

گناهان که نعمت دگرگون کند — دعا را گشاینده مسجون کند

الدعاء اللهم اغفر لي الذنوب التي تنزل البلاء اللهم اغفر لي الذنوب التي

ذنوبی که آرد بلا را پدید — زدرگاه تو بگسلاند امید

تقطع الرجاء اللهم اغفر لي كل ذنب اذنبته وكل خطيئة

الهی ببخش آنچه کردم گناه — بپوشان خطای من ای اله

اخطأتها اللهم اني اتقرب اليك بذكرك واستشفع بك الى نفسك

بیادت ره قرب پویا شوم — شفاعت ز ذات تو جویا شوم

واسألك بجودك ان تدنيني من قربك وان توزعني شكرك وان تلهمني

بجودت مرا قرب خود کن عطا — سپاسم بیاموز و ذکر و ثنا

ذكرك اللهم اني اسألك سؤال خاضع متذلل خاشع ان تسامحني و

بدریوزگی آمدم خوار و زار — الهی ببخشای و جرمم گذار

ترحمني وتجعلني بقسمك راضيا قانعا وفي جميع الاحوال متواضعا

بقسمت مرا قانع و شاد کن — فروتن کن از کبرم آزاد کن

اللهم واسألك سؤال من اشتدت فاقته وانزل بك عند الشدائد

پریشانیم گشته زاندازه بیش — بیاورده ام دست حاجت به پیش

حاجته وعظم فيما عندك رغبته اللهم عظم سلطانك وعلا

مرا باشد امید احسان تو — عظیم و منیع است سلطان تو

مكانك وخفي مكرك وظهر امرك وغلب قهرك وجرت قدرتك

ترا مکر پنهان و فرمان عیان — ترا قهر پیروز و قدرت روان

ولا يمكن الفرار من حكومتك اللهم لا اجد لذنوبي غافرا

نباشد گریزی ز فرمان تو — مگر گردم دست غفران تو

ولا لقبائحي ساترا ولا لشيء من عملي القبيح بالحسن مبدلا

نپوشد نکوهیدگی جز تو کس　　ز کردار زشتم بغیر بادرس

غيرك لا إله إلا أنت سبحانك وبحمدك ظلمت نفسي وتجرأت بجهلي

ستایم ترا جز تو نبود خدا　　ستم کردم از جهل بر خویش را

وسكنت إلى قديم ذكرك لي ومنك علي اللهم مولاي

بدان آرمیدم که دل بود شاد　　که پیوسته انعام کردی و یاد

كم من قبيح سترته وكم من فادح من البلاء أقلته وكم من عثار

چه بسیار زشتی که پوشانده ای　　بلای گران باز گردانده ای

وقيته وكم من مكروه دفعته وكم من ثناء جميل لست أهلا له نشرته

نگهبانی از هر بد و پر نگاه　　ثنایم برافرازیم ای اله

اللهم عظم بلائي وأفرط بي سوء حالي وقصرت بي أعمالي وقعدت

الهی بلا سخت و من دردمند　　فرومانده از کار خویشم به بند

بي أغلالي وحبسني عن نفعي بعد أملي وخدعتني الدنيا بغرورها ونفسي

ز سودم مرا آرزو باز داشت　　جهانم فسون داد و نفس آز داشت

بجنايتها ومطالي يا سيدي فأسألك بعزتك أن لا يحجب عنك دعائي سوء

الهی نماند ز تو در حجاب　　دعای من از کرده ناصواب

عملي وفعالي ولا تفضحني بخفي ما اطلعت عليه من سري ولا تعاجلني بالعقوبة

مدر پرده ام چون تویی رازدان　　مده زود بادافرش کار نهان

على ما عملته في خلواتي من سوء فعلي وإساءتي ودوام تفريطي وجهالتي و

ز کردار زشت و گناه و قصور　　ز جهل و تمنای نفس و فتور

كثرة شهواتي وغفلتي وكن اللهم بعزتك لي في كل الأحوال رؤوفا وعلي في

مرا باش الهی بجابت رؤف　　بهر حال و هر کار یار و عطوف

جميع الأمور عطوفا إلهي وربي من لي غيرك أسأله كشف ضري والنظر في أمري

باشفتگی از که جویم پناه　　کرا جز تو باشد بکارم نگاه

إلهي ومولاي أجريت علي حكما اتبعت فيه هوى نفسي ولم أحترس فيه من

قضا را شدم تابع نفس من　　بیاراستم دشمن خویشتن

تزيين عدوي فغرني بما أهوى وأسعده على ذلك القضاء فتجاوزت بما جرى علي من ذلك

فریبم بداد آنچه تقدیر بود　　ز حد برگذشتم گناهم فزود

بعض حدودك وخالفت بعض أوامرك فلك الحمد علي في جميع ذلك

کشیدم سر از امر تو بالمآل　　ولی حمد گویم علی کل حال

ولا حجة لي فيما جرى علي فيه قضاؤك وألزمني فيه حكمك

کنون حجتم نیست در ماجری　　گریزی نبود از قضا و بلا

وَ بَلائِكَ وَ قَدْ اَتَيْتُكَ يا اِلهى بَعْدَ تَقْصيرى وَ اِسْرافى عَلى نَفْسى مُعْتَذِراً

الهی ز تقصیر و اسراف خویش پشیمانم آورده ام عذر پیش

نادِماً مُنْكَسِراً مُسْتَقيلاً مُسْتَغْفِراً مُنيباً مُقِرّاً مُذْعِناً مُعْتَرِفاً

شکسته دل و شرمسار و دژم در توبه را با ندامت زدم

لا اَجِدُ مَفَرّاً مِمّا كانَ مِنّى وَ لا مَفْزَعاً اَتَوَجَّهُ اِلَيْهِ فى اَمْرى غَيْرَ قَبُولِكَ

نباشد گریزم ز بار گناه نیابم بدین کار کس را پناه

عُذْرى وَ اِدْخالِكَ اِيّاىَ فى سَعَةٍ مِنْ رَحْمَتِكَ اَللّهُمَّ فَاقْبَلْ عُذْرى

مگر رحمت باشدم دستگیر الهی ببخشای و عذرم پذیر

وَ ارْحَمْ شِدَّةَ ضُرّى وَ فُكَّنى مِنْ شَدِّ وَثاقى يا رَبِّ ارْحَمْ ضَعْفَ بَدَنى

پریشانیم بین و بند گران ببخشای بر این تن ناتوان

وَ رِقَّةَ جِلْدى وَ دِقَّةَ عَظْمى يا مَنْ بَدَأَ خَلْقى وَ ذِكْرى وَ

نه تاب آورد استخوانم نه پوست تو خود آفریدی و عفوت نکوست

تَرْبِيَتى وَ بِرّى وَ تَغْذِيَتى هَبْنى لاِبْتِداءِ كَرَمِكَ وَ سالِفِ بِرِّكَ بى

بپروردی از خوان احسان خویش ببخشا بپاس عطاهای پیش

يا اِلهى وَ سَيِّدى وَ رَبّى اَتُراكَ مُعَذِّبى بِنارِكَ بَعْدَ تَوْحيدِكَ

بآتش گر سوزیم ای اله پس از آنکه بردم بتوحید را

وَ بَعْدَ مَا انْطَوى عَلَيْهِ قَلْبى مِنْ مَعْرِفَتِكَ وَ لَهِجَ بِهِ لِسانى مِنْ ذِكْرِكَ

دلم از شناسائی تو پر است بیاد تو گوئی زبان پر در است

وَ اعْتَقَدَهُ ضَميرى مِنْ حُبِّكَ وَ بَعْدَ صِدْقِ اعْتِرافى وَ دُعائى خاضِعاً

بیاد تو دل باشدم استوار تو صدق دعا دانی و حال زار

لِرُبُوبِيَّتِكَ هَيْهاتَ اَنْتَ اَكْرَمُ مِنْ اَنْ تُضَيِّعَ مَنْ رَبَّيْتَهُ اَوْ تُبَعِّدَ مَنْ

نه هرگز چو پروردیم بشکری نه دورم کنی چون فرا آوری

اَدْنَيْتَهُ اَوْ تُشَرِّدَ مَنْ اَوَيْتَهُ اَوْ تُسَلِّمَ اِلَى الْبَلاءِ مَنْ كَفَيْتَهُ وَ

نبندی برنجم چو بگشاده ای کجایم برانی چو جا داده ای

رَحِمْتَهُ وَ لَيْتَ شِعْرى يا سَيِّدى وَ اِلهى وَ مَوْلاىَ اَتُسَلِّطُ النّارَ عَلى وُجُوهٍ

گر آتش شود روی ساجد تباه من ای کاش دانستمی ای اله

خَرَّتْ لِعَظَمَتِكَ ساجِدَةً وَ عَلى اَلْسُنٍ نَطَقَتْ بِتَوْحيدِكَ صادِقَةً وَ بِشُكْرِكَ

زبانها که گویا بتوحید تست هماره بتسبیح و تحمید تست

مادِحَةً وَ عَلى قُلُوبٍ اعْتَرَفَتْ بِاِلهِيَّتِكَ مُحَقِّقَةً وَ عَلى ضَمائِرَ حَوَتْ مِنَ الْعِلْمِ بِكَ

قلوبی که مهرت بر آن نقش بست صدوری که از علم پر خشیت است

حَتّى صارَتْ خاشِعَةً وَ عَلى جَوارِحَ سَعَتْ اِلى اَوْطانِ تَعَبُّدِكَ طائِعَةً وَ اَشارَتْ

جوارح که در بندگی راغبند همه مذعن و عفو تو طالبند

باستغفارك مذعنة ما هكذا الظن بك ولا أخبرنا بفضلك عنك يا كريم يا رب

کریما نباشد بتو این گمان نه ما را کسی باز گفته است از آن

وأنت تعلم ضعفي عن قليل من بلاء الدنيا وعقوباتها وما يجري فيها من المكاره

ز رنج جهان ناتوانم بسی تو دانی گران چون کشد هر کسی

على أهلها على أن ذلك بلاء ومكروه قليل مكثه يسير بقاؤه قصير مدته

اگرچه نپاید بسی رنج آن دمی چند ماند نه بر جاودان

فكيف احتمالي لبلاء الآخرة وجليل وقوع المكاره فيها وهو بلاء تطول مدته ويدوم

عذاب سرای دگر چون کشم که باید بسی بود در آتشم

مقامه ولا يخفف عن أهله لأنه لا يكون إلا عن غضبك وانتقامك

سبک کی شود آن بر اصحاب نار که سخت است خشم خداوندگار

وسخطك وهذا ما لا تقوم له السموات والأرض يا سيدي فكيف لي

نپاید در آن آسمان و زمین مرا چون بود پس عذابی چنین

وأنا عبدك الضعيف الذليل الحقير المسكين المستكين

منم بنده‌ای ناتوان خوار و پست ز پای اوفتاده بسی تنگدست

يا إلهي وربي وسيدي ومولاي لأي الأمور إليك

بهر کار یارب توئی داورم شکایت برای کدام آورم

أشكو ولما منها أضج وأبكي لأليم العذاب وشدته أم لطول

برای کدامین برآرم فغان ز رنج گران یا ز طول زمان

البلاء ومدته فلئن صيرتني للعقوبات مع أعدائك وجمعت بيني و

گرم کیفر دشمنانت دهی مرا نیز در جمع آنان نهی

بين أهل بلائك وفرقت بيني وبين أحبائك وأوليائك فهبني

هم از دوستانت جدا سازیم بهجرانشان مبتلا سازیم

يا إلهي وسيدي ومولاي وربي صبرت على عذابك فكيف أصبر على

گرفتم که صبر آورم بر عذاب الهی ندارم بدوریت تاب

فراقك وهبني يا إلهي صبرت على حر نارك فكيف أصبر عن النظر إلى

اگر هم بر آتش شکیب آورم چگونه توان فضل تو ننگرم

كرامتك أم كيف أسكن في النار ورجائي عفوك فبعزتك يا سيدي

الهی چو باشد بعفوت امید در آتش چگونه توان آرمید

ومولاي أقسم صادقا لئن تركتني ناطقا لأضجن إليك بين

اگر واگذاری که گویم سخن بذاتت خروشم در آن انجمن

أهلها ضجيج الآملين ولأصرخن إليك صراخ المستصرخين

خروشی پر امید و نالم سپس چو آنانکه جویند فریادرس

وَلَأَبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بُكَاءَ الْفَاقِدِينَ وَلَأُنَادِيَنَّكَ أَيْنَ كُنْتَ يَا وَلِيَّ

چو گم گشته داران با و اترا — بگریم که یارا کجائی کجا

الْمُؤْمِنِينَ يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ يَا حَبِيبَ

که ای مقصد عارفان دادرس — دل راستان را توئی یار و بس

قُلُوبِ الصَّادِقِينَ وَيَا إِلٰهَ الْعَالَمِينَ أَفَتُرَاكَ سُبْحَانَكَ يَا إِلٰهِي وَ

الهی ترا حمد باشد سزا — چو بشنودی آواز آن بنده را

بِحَمْدِكَ تَسْمَعُ فِيهَا صَوْتَ عَبْدٍ مُسْلِمٍ سُجِنَ فِيهَا بِمُخَالَفَتِهِ وَذَاقَ طَعْمَ

که گردن نهاده است و سر تافته است — گنه کرده و پاداش خود یافته است

عَذَابِهَا بِمَعْصِيَتِهِ وَحُبِسَ بَيْنَ أَطْبَاقِهَا بِجُرْمِهِ وَجَرِيرَتِهِ وَهُوَ يَضِجُّ إِلَيْكَ

بزندان دوزخ گرفته مقر — چو امیدواران دهد ناله سر

ضَجِيجَ مُؤَمِّلٍ لِرَحْمَتِكَ وَيُنَادِيكَ بِلِسَانِ أَهْلِ تَوْحِيدِكَ وَيَتَوَسَّلُ

تراخواند آنسان که یکتاپرست — خدایش توئی سویت آورده دست

إِلَيْكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ يَا مَوْلَايَ فَكَيْفَ يَبْقَى فِي الْعَذَابِ وَهُوَ يَرْجُو مَا سَلَفَ

برنج اندرون چون بود پایدار — چو باشد بحلم تو امیدوار

مِنْ حِلْمِكَ أَمْ كَيْفَ تُؤْلِمُهُ النَّارُ وَهُوَ يَأْمُلُ فَضْلَكَ وَرَحْمَتَكَ أَمْ

گزندش رساند چسان آتشت — چو گرد آرزو فضل و بخشایشت

كَيْفَ يُحْرِقُهُ لَهِيبُهَا وَأَنْتَ تَسْمَعُ صَوْتَهُ وَتَرَى مَكَانَهُ

چگونه بسوزد که آوای او — تو بشنوی و نگری جای او

أَمْ كَيْفَ يَشْتَمِلُ عَلَيْهِ زَفِيرُهَا وَأَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفَهُ

زبانه چسان گیردش در میان — چو دانی که باشد بسی ناتوان

أَمْ كَيْفَ يَتَقَلْقَلُ بَيْنَ أَطْبَاقِهَا وَأَنْتَ تَعْلَمُ صِدْقَهُ

چگونه پرشد در اطباق نار — چو باشد ترا صدق او آشکار

أَمْ كَيْفَ تَزْجُرُهُ زَبَانِيَتُهَا وَهُوَ يُنَادِيكَ يَا رَبَّهُ

تف آتشش چون رساند گزند — چو آوای او شد بیارب بلند

أَمْ كَيْفَ يَرْجُو فَضْلَكَ فِي عِتْقِهِ مِنْهَا فَتَتْرُكُهُ فِيهَا

چو باشد بفضل تو امیدوار — رها چون نسازی گدازی بنار

هَيْهَاتَ مَا ذٰلِكَ الظَّنُّ بِكَ وَلَا الْمَعْرُوفُ مِنْ فَضْلِكَ

بتو هرگز اینگونه پندار نیست — که از فضل تو این سزاوار نیست

وَلَا مُشْبِهٌ لِمَا عَامَلْتَ بِهِ الْمُوَحِّدِينَ مِنْ بِرِّكَ وَإِحْسَانِكَ

بیکتاپرستان کجا آن کنی — نه هرگز که پیوسته احسان کنی

فَبِالْيَقِينِ أَقْطَعُ لَوْلَا مَا حَكَمْتَ بِهِ مِنْ تَعْذِيبِ جَاحِدِيكَ وَقَضَيْتَ

اگر منکران را عذابی نبود — دگر سرکشان را عقابی نبود

بِهِ مِنْ اِخْلادِ مُعانِدیکَ لَجَعَلْتَ النّارَ کُلَّها بَرْداً وَسَلاماً وَما کانَ لِاَحَدٍ

بیفسردی آتش شدی جانفزای کسی را بدوزخ نبودی جای

فیها مَقَرّاً وَلا مُقاماً لکِنَّکَ تَقَدَّسَتْ اَسْماؤُکَ اَقْسَمْتَ اَنْ تَمْلَاَها

ولی یاد کردی قسم بس گران که دوزخ بینباری از کافران

مِنَ الْکافِرینَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنّاسِ اَجْمَعینَ وَاَنْ تُخَلِّدَ فیهَا

همه گونه از آدمی و پری ستیزندگان را در آن آوری

الْمُعانِدینَ وَاَنْتَ جَلَّ ثَناؤُکَ قُلْتَ مُبْتَدِئاً وَتَطَوَّلْتَ بِالْاِنْعامِ

ستایش ترا باد از اندازه بیش خود آموختی این سخن را ز پیش

مُتَکَرِّماً اَفَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً لایَسْتَوُونَ

کجا با تبهکار یکسان بود هر آنرا بدل نور ایمان بود

اِلهی وَسَیِّدی فَاَسْئَلُکَ بِالْقُدْرَةِ الَّتی قَدَّرْتَها وَبِالْقَضِیَّةِ

الهی بآن قدرت لایزال گران چاره ای نیست جز امتثال

الَّتی حَتَمْتَها وَحَکَمْتَها وَغَلَبْتَ مَنْ عَلَیْهِ اَجْرَیْتَها

بحکم حکیم قضا و قدر که بر دوزی از آن بهر خیر و شر

اَنْ تَهَبَ لی فی هذِهِ اللَّیْلَةِ وَفی هذِهِ السّاعَةِ کُلَّ جُرْمٍ اَجْرَمْتُهُ وَکُلَّ ذَنْبٍ

ببخشا در این پاس شب ماجرا گناهان کردار زشت مرا

اَذْنَبْتُهُ وَکُلَّ قَبیحٍ اَسْرَرْتُهُ وَکُلَّ جَهْلٍ عَمِلْتُهُ کَتَمْتُهُ اَوْ اَعْلَنْتُهُ اَخْفَیْتُهُ اَوْ اَظْهَرْتُهُ

قبایح که بنهفته ام و آشکار همه از جهل کردم بسر و علن

وَکُلَّ سَیِّئَةٍ اَمَرْتَ بِاِثْباتِهَا الْکِرامَ الْکاتِبینَ الَّذینَ وَکَّلْتَهُمْ

هر آنچه ملائک نبشت آورند بامرت ز خوب و ز بد سرنوشته

بِحِفْظِ ما یَکُونُ مِنّی وَجَعَلْتَهُمْ شُهُوداً عَلَیَّ مَعَ جَوارِحی وَکُنْتَ اَنْتَ الرَّقیبَ

فرشته رقیب و جوارح مرا گواهند و تو نیز از ما وراء

عَلَیَّ مِنْ وَرائِهِمْ وَالشّاهِدَ لِما خَفِیَ عَنْهُمْ وَبِرَحْمَتِکَ اَخْفَیْتَهُ وَبِفَضْلِکَ

هر آنچه بپوشید ز آن کرام نهان داشتی خود تو دانی تمام

سَتَرْتَهُ وَاَنْ تُوَفِّرَ حَظّی مِنْ کُلِّ خَیْرٍ اَنْزَلْتَهُ اَوْ اِحْسانٍ فَضَّلْتَهُ اَوْ بِرٍّ نَشَرْتَهُ اَوْ

بیفزا نصیبم ز خوان عطاء ز نیکی و روزی و عفو خطاء

رِزْقٍ بَسَطْتَهُ اَوْ ذَنْبٍ تَغْفِرُهُ اَوْ خَطَاءٍ تَسْتُرُهُ یا رَبِّ یا رَبِّ یا رَبِّ یا اِلهی وَسَیِّدی وَمَوْلایَ

الهی منم بنده ای شرمسار زمامم بدست خداوندگار

وَمالِکَ رِقّی یا مَنْ بِیَدِهِ ناصِیَتی یا عَلیماً بِضُرّی وَمَسْکَنَتی یا خَبیراً بِفَقْری وَفاقَتی

تو دانی پریشانم و دل نژند تهیدست و آشفته و مستمند

یا رَبِّ یا رَبِّ یا رَبِّ اَسْئَلُکَ بِحَقِّکَ وَقُدْسِکَ وَاَعْظَمِ صِفاتِکَ وَ

بحق ربوبیت اقدس ذات ترا برترین نامها و صفات

اسمائك ان تجعل اوقاتي من الليل والنهار بذكرك معمورة وبخدمتك

بیاد شب و روزم آباد کن — بطاعت هماره دلم شاد کن

موصولة واعمالي عندك مقبولة حتى تكون اعمالي واورادي كلها وردا

قبول آید اعمال و اوراد من — بهر حال حسن تو باشد سخن

واحدا وحالي في خدمتك سرمدا يا سيدي يا من عليه معولي يا من اليه شكوت احوالي

الهی ترا باشدم اتکال — ترا جویم من از وضع حال

يا رب يا رب يا رب قو على خدمتك جوارحي واشدد على

توانائیم ده که خدمت کنم — کمر بسته جایگه غربت کنم

العزيمة جوانحي وهب لي الجد في خشيتك والدوام في الاتصال بخدمتك

الهی شکوهت بیفزا بدل — ببخشا مرا طاعتی متصل

حتى اسرح اليك في ميادين السابقين واسرع اليك في المبادرين

که با سبق جویان شوم من دوان — کنم سبق گیرم من از دیگران

واشتاق الى قربك في المشتاقين وادنو منك دنو المخلصين

چو مشتاق قربت کنم جستجو — چو عشاق وصلت کنم آرزو

واخافك مخافة الموقنين واجتمع في جوارك مع المؤمنين

بترسم چو آنانکه خستو بوند — چو پاکان زهرت شوم بهره مند

اللهم ومن ارادني بسوء فارده ومن كادني فكده واجعلني

الهی بد اندیش را آن رسان — که خواهد مرا آشکار و نهان

من احسن عبيدك نصيبا عندك واقربهم منزلة منك واخصهم

چو نیکوترین بندگان ای اله — مرا بهره ور کن بیفزای جاه

زلفة لديك فانه لا ينال ذلك الا بفضلك وجد لي بجودك

بدین آرزو کی بجود ره برم — گر بخشی از فضل و مجد و کرم

واعطف علي بمجدك واحفظني برحمتك واجعل لساني بذكرك لهجا

که گویا بیاد تو باشد زبان — بمهر تو بیتاب گردد جنان

وقلبي بحبك متيما ومن علي بحسن اجابتك واقلني عثرتي واغفر

بحسن اجابت دعایم پذیر — مرا بر تباهی و لغزش مگیر

زلتي فانك قضيت على عبادك بعبادتك وامرتهم بدعائك وضمنت

که ما را توئی بر عبادت دلیل — دعا را توئی بر اجابت کفیل

لهم الاجابة فاليك يا رب نصبت وجهي واليك يا رب مددت

کنون روی سوی تو بگماشتم — بدرگاه تو دست افراشتم

يدي فبعزتك استجب لي دعائي وبلغني مناي ولا تقطع من فضلك

بذات توانای خود ای قدیر — نیازم برآور دعایم پذیر

دعای کمیل

ترجمه :

دکتر عباس چمران

رجائی واکفنی شرّ الجنّ والانس من اعدائی یا سریع

مرا کمل ابتدای کردگار   بدیهای دشمن ز من بازدار

الرضا اغفر لمن لا یملک الّا الدعاء فانّک فعّال لما

ببخش اگر مهین لطف و رضات   مرا جز دعا نیست فرمان تراست

تشاء یا من اسمه دواء وذکره شفاء وطاعته غنی

بنام تو بهبود آید عیان   بشکر اندرت نعمت بیکران

ارحم من رأس ماله الرجاء وسلاحه البکاء یا سابغ

مرا مایه امید و گریه است ساز   ترا نعمت کامل ای بی نیاز

النعم یا دافع النقم یا نور المستوحشین فی الظلم یا عالماً لا یعلّم

توانی تو تاریکی و کین زدود   توانائی و دانش تو یافت بود

صلّ علی محمّد وآل محمّد وافعل بی ما انت اهله وصلّی الله

درود تو بر احمد و خاندان   بمن آنچه از تو سزد کن همان

علی رسوله والائمّة المیامین من آله وسلّم تسلیماً کثیراً

بر آن پیشوایان نیکو نهاد   سلام و درود تو بسیار باد

بمهر علی شد گزارش تمام ؛ ز یزدان نبی و وصی را سلام ؛ بشب نیمه اران و شن ضمیر ؛ الهی دعای دبیران پذیر ؛
پایان یافت بتفضل الهی دعای کمیل بن زیاد علیه الرحمة با ترجمه منظوم غلامرضا دبیران ۲ از روی نسخه ای که بخط مرحوم دبیر الحجم [illegible]
تحریر یافته بود و امید است که عرض این خدمت از پدر و پسر در پیشگاه حضرت احدیت مورد قبول افتد بمنه و یمنه و جوده و کرمه

شرکت سهامی انتشار

بخط حسینی شیرازی

بنام خدا

پیشگفتار

آیا هیچگاه دردل شب ، دورازهیاهوی زندگی ، بآسمان پرستاره نگاه کرده‌اید ؟ وروح شما بعظمت وزیبائی آن مجذوب شده است؟

این احساس احترام وستایش بعظمت‌وزیبائی ، واظهار خضوع وتسلیم در برابر خالق آن ، نیایش نامیده میشود.

نیایش ، ارتباط قلبی انسان است باذات عالم هستی ؛

نیایش ، رازونیاز درونی است باکمال مطلق :

نیایش ، کشش روح است بسوی‌کانون غیرمادی جهان ؛

نیایش ، پرواز انسان است بسوی پروردگارعالم ؛

نیایش ، منحصر بانسانها نیست ، تمام موجودات عالم در نیایشی بزرگ شرکت دارند، هریك بزبان خود خدارا تسبیح میکنند.

شعلهٔ شمع خود نیایشی است ، وسوختن پروانه ، نیایشی دیگر....

خندهٔ معصوم کودك نیایشی است، ومهر پاك مادر، نیایشی دیگر...

نیایش، یك سیر روحانی ومکاشفهٔ درونی است که در آن، وجود آدمی میجوشد، میسوزد، بروح مبدل میشود، بفراخنای عالم هستی بالا میرود ودروجود کل حل میگردد.

آدمی قلب داردکه مرکز احساس عرفانی وارتباط باکانون نامرئی حیات ودرك زیبائی است؛ این قلب بامحصولات عقل سیراب نمیشود، نیایش لطیفترین وعمیقترین نیازفطری قلب است.

هنگام نیایش، پرده‌های ضخیم عالم محسوسات از روی قلب بکناری میرودومشعل فروزان روح آدمی نورافشانی میکند.

نیایش، آرامش ضمیر میآورد، نفس را تصفیه میکند، روح را انبساط میدهد ایجاد نشاط میکند، وظرفیت وجود انسان را از کمال مطلق لبریز مینماید.

درمیان نیایش‌ها، نیایش عشاق شوری دیگردارد.

درمیان عشاق عالم نیز، علی (ع) جایگاهی خاص دارد.

علی (ع) مظهر کمال وعشق وانسانیت، آنچنان عاشقانه رازونیاز میکندکه دل آدمی آب میشود، آنهمه قدرت وشجاعت باآنهمه خضوع وبندگی، آنهمه شوروعشق باآنهمه ترس از فراق... راستی که مافوق طاقت بشری است.

اگرپیرزنی ضعیف، که‌قدم بدروازهٔ مرگ نهاده است، از ترس ووحشت درمقابل خدای تضرع کند، چندان تعجب آور نیست. یا [illegible] مضطر، که چرخ زمان بیرحمانه خردش کرده‌است «امن یجیب»

بگوید... بازهم قابل درك است، ولی آنجاکه قدرتمندترین و بی‌نیازترین مرد روزگار، ازشب تا بصبح، خاضعانه رازونیازمیکند ومیگرید، قابل فهم بشری نیست.

علی فریاد میزند:

«خدایا! من بخاطر ترس ازجهنمت ترا نمیپرستم، به بهشت تو نیزطمعی ندارم، توشایستهٔ پرستشی، ومحرك من فقط عشق به تو است.»

علی تاجر پیشه نبودکه باخدای خود معامله کند و در ازاء عشق پاداشی بخواهد، عشق شیرازهٔ حیات وهستی اوبود وبدون عشق نمیتوانست زنده بماند.

دعای کمیل، شراره‌های آتشی است که ازقلب وروح علی(ع) برخاسته وعلی (ع) آنرا بدوست خود کمیل تعلیم داده است. برای کسب فیض زنده دلان، این نیایش بزرگ بفارسی برگردانده شده است.

دعای کمیل

بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان

خدایا ! دست نیاز بسوی رحمت‌دراز کرده‌ام که دامنهٔ آن فراخنای گیتی را فراگرفته ، بجانب توانائیت که با آن تمام موجودات رامقهورخود کرده‌ای، آنطور که جملگی دربرابرقدرتت سرفروتنی به‌پیش‌افکنده زبون وناتوانند، بسوی شکوه وجلالت که همه را مغلوب خویش ساخته، بسوی عزتت که ازشدت‌بزرگی چیزی را دربرابرآن یارای عرض‌اندام نیست، بسوی عظمتت که همه جارا پرکرده، بسوی سلطنتت که برهمه چیزچیره شده‌است .
ای خدائیکه‌پس ازفنای‌کائنات هنوزباقی باشی وترا نشانه‌هائیست که ارکان وجود موجودات را پرساخته ، علمی است که بر همه چیز احاطه دارد. ای خدائیکه نور وجودت حقایق تمام اشیاء را برخود آشکار ساخته، ای نور، ای منزه ای مبدأ گذشتگان و ای غایت‌آیندگان، روی نیاز بسوی تو فرامیدارم .

خدایا ! گناهانیرا که پرده های عصمت را میدرد، لشکریان عقوبت وعذاب را برآدمی‌فرو میریزد، نعمتهارا دگرگون میسازد،

دعارا محبوس میدارد ، بلارا نازل میگرداند و امید را قطع میکند برمن ببخشای .

خدایا! ازسر گناهی که مرتکب شده وازسرخطائی که انجام داده‌ام درگذر، خدایا ! بدین وسیله که ترا بیاد میاورم بتونزدیکی میجویم ، وجودت را به‌پیشگاهت شفیع میآورم ، خدایا بوسعت خودت مرا بجوار قربت نزدیك ساز .

خدایا ! توفیقی عطاکن که شکر ترا بجای‌آورم .

خدایا! مرا بیاد ذکرخویش انداز، خدایا! باآن حالت که یکنفر فروتن ناتوان بخاك افتاده از توسؤال میکند، درخواست مینمایم که از من درگذری، مرا مشمول رحمت خود سازی و بحصه‌ای که برایم معلوم داشته‌ای خشنود وقانع گردانی ودرجمیع احوال متواضع کنی.

خدایا ! روش سؤال من چون درخواست کسی است که‌فقر و فاقه کارد را باستخوانش رسانیده باشد، مثل سؤال آنکس که در سختیهای طاقت فرسا احتیاج بسوی تواش‌روانه‌کرده و بآنچه نزد تواست رغبت وافر ابرازدارد.

خدایا ! سلطنت تو بس‌بزرگ، بارگاهت‌بسیار عالی،چاره اندیشیت نهان وجریان‌کارت آشکار است.

خدایا! مهرت غالب‌و قدرتت جاری است، با این وصف فرار ازحوزهٔ فرمانروایت میسر نخواهد بود. بنابر این جزتو کسی را نمی‌یابم که گناهان مرا ببخشاید، کارهای ناستوده‌ام را پوشیده بدارد واندکی ازعمل زشت مرا بزیبا مبدل کند. آری‌جز

توخدایا سراغ ندارم، دراین صورت که‌رامنزه بدانم وستایش کنم؟

خدایا ! اگرچه بنادانی گستاخی پیشه گرفتم و برخویشتن ستم روا داشتم؛ ولی اکنون ذکر دیرینه وانعام عام تو وسیلهٔ آرامش خاطرمنست. خداوندا ! اعمال زشتی را که پنهان داشتی، آزمایشهای مشکلی راکه‌آسان ساختی، لغزشهائی را که برطرف کردی، ناملایماتی راکه دورنمودی و تمجیدهائی‌که مرا سزاوار آنها نبود ومنتشرساختی، بسیاراست.

خدایا ! این آزمایش که‌سرراهم.مقررداشتی بسیار بزرگ است. خدایا ! بدی حالم ازحد درگذشته ، اعمال ستوده‌ام بس ناچیزاست ومشکلات موجود مرا ازفعالیت بازداشته‌است.

خدایا ! آرزوهای دور و دراز مرا از بهره‌مندیها محروم ساخته دنیا باظواهر فریبنده‌اش‌ونفسم بوسیلهٔ خیانت خود و درازی آرزوی من مراگول زده است .

خداوندا ! عزتت اجازه میدهد درخواست‌کنم، مبادا بدی کردار ورفتارم باعث‌آن شود که دعای من نزدتومقبول نیفتد،آری اجازه میدهد درخواست کنم اسرارم را فاش و مرا رسوا نسازی، اعمال زشت و مفاسدی راکه بتنهائی مرتکب شده‌ام، تقصیرها و نادانیهای مستمری راکه بجای آورده‌ام، شهوات فراوان و غفلت هائیراکه بمورد اجراگذاشته‌ام، بزودی کیفرندهی. خدایا! توعزیزی، بعزتت درکارها بامن مشفق ومهربان باش .

پروردگارا ! جزتو که‌را میتوان یافت‌که درکارمن نظرکرده مرا ازقیدضرر وزیانهای‌موجود رهائی بخشد؟

خدایا ! دراین مأموریت که بمن اعطا کردی، ازظاهرسازی دشمن نیندیشیدم، گول خواهش نفس را خورده سروری اورا برـ گزیده‌ام وهمین متابعت بیجا دشمن دیرینه‌را سرور و کامرواساخت و من در آنچه انجام داده‌ام، در پاره‌ای موارد از حدودیکه معین کرده‌ای قدم فراتر نهاده وازاجرای برخی فرمانهای توسرباز زده‌ام، واکنون جز ستایش تو مراچاره‌ای نیست؛ زیرا درآنچه رأی عالی تو برمن پسندید ومرا ملزم به‌اجرای فرمان تو ساخت حجتی ندارم.

خداوندا ! اکنون پس ازانجام تقصیر وزیاده روی، پشیمان وناتوان، باحالتی که حاکی ازبازگشت بجانب تو ونمایندهٔ اقرار واعتراف من میباشد، بعذرخواهی وپوزش طلبی نزدتو آمده‌ام. خدایا! جزآنکه‌پوزشم راپذیری و مرامشمول رحمت بی‌پایان خودکنی، راه‌گـریزی از اعمال خود نمیبینم وپناهگاهی که‌بدان سوی متوجه شوم نمییابم.

خدایا! عذرم راپذیر، برافزونی خسرانم رحمت آور، واز بند سوزشهای درون آزادم‌گردان.

خدایا!برناتوانی بدن، برنازکی پوست‌و بر بیدوامی استخوانم رحم کن.

ای‌آنکه آفرینش مراآغاز کردی، سخن‌گفتن، رشد ونمو، نیکو کاری وتغذیه و... مرا بنا نهادی، آفریدهٔ خودرا مشمول همان لطف ازلی ونیکیهای‌گذشته دار.

پروردگارا ! مگرممکن است پس ازآنکه به‌یگانگی تـو شهادت داده‌ام، تاروپود قلبم باشناسائی تو درهم پیچیده، زبانـم

بیادتو بگفتارآمده و ضمیرم از شدت دوستی یاد ترا برخودگره زده‌است، وبعداز اعتراف بی‌آلایش وپس ازاین همه درخواستهای متواضعانه؛ من بنگرم باآتشی که برای‌گناهکاران مهیا داشته‌ای مرا معذب‌کنی ؟! واقعاً چقدر از موضوع منحرف شده‌ام، زیرا تـو بخشاینده‌تر ازآنی که دست پروردهٔ خود را ناچیز کنی، یاآنراکه بخود نزدیك ساخته‌ای دورگـردانی، آنراکه مرهون لطف خود داشته‌ای بـرانی، آنراکه در پرتو رحمت خویش پرورش داده‌ای باامواج خروشان بلا بسپاری.

خداوندا ! نمیدانم آیا برچهره هائیکه درمقابل عظمت تو سجده‌کنان باخاك برابرمیشوند، برزبانهائیکه براستی از یگانگی تو سخن میرانند وستایش‌کنان شکرتو بجا میآورند. بردلهائیکه بدون شك وتردید بخداوندگاری تو اعتراف دارند، برضمایریکه ازشناسائی تو پرشده وبدانجا رسیده‌اندکه سراپا مطیع ومنقادند، براعضائیکه برضاورغبت بسوی عبادت وپرستش تو میشتابند وبا حرکات متواضعانهٔ خود آمرزش میطلبند، آتش را چیره خواهی ساخت؟ ای پروردگار کریم ! ماراکه چنین‌گمانی نمیرود، ورحمت بی‌پایان تونیز این وعده نداده است ...

پروردگارا ! تو ازناتوانی من دربرابرآزمایشهای دنیوی وکیفرهای آنها بخوبی آگاهی داری وبیچارگی اهل دنیارا دربرابر ناملایمات بهترازهمه میدانی.

خدایا ! درصورتیکه این بندهٔ ناتوان درمقابل ابتلائات و ناملایمات کم دوام وزودگذر دنیا اینطور عاجز باشد، چگونه بلایا

و ناملایمات پردوام و آخرت را تحمل تواند کرد؟ آنهم بلایا وناملایماتیکه تخفیف نیابند و نمایندهٔ غضب و انتقام تو باشند؟ واضح است که در برابر این خشم وغضب، زمین و آسمانهاهم تاب مقاومت ندارند.

خدایا! این بنده ناتوان، ذلیل، بیمقدار، بیچیز، نیازمند تو چه کند؟ ازکدام بیچارگی خودشکایت پیش تو آورد و برای کدامیك ازآنها گریه وزاری کند؟ ازعذاب دردناك وشدتش، یا ازدرازی بلا ومدت آن؟

پروردگارا! اگرمرا از دوستان خود جدا سازی، میان اهل بلا رهاگردانی و بادشمنان خود عقوبت کنی؛ برعذاب و سوزش آتش صبرتوانم کرد، اما جدائی ترا چگونه تحمل کنم و چطور ممکن است بخشش عام ترا نظاره کرده شکیبا باشم. آری چگونه درآتش قرارگیرم درصورتیکه چشم امید من بعفو و رحمت تو گشوده است.

ای یاور ایمان آورندگان! بعزتت قسم اگر در این حالت مرا همچنان سخنگو بازگذاری، چون آرزومندان بدرگاهت میخروشم، ناله های جگرخراش برمیآورم، مثل کسانیکه همه چیز را ازدست داده وتنها بتو امیدوار باشند بنای گریه ولابه رامیگذارم وهرکجا که باشی، باتمام قوت وقدرت، ترا بیاری می‌طلبم.

ای غایت آرزوهای مردم عارف! ای فریادرس بیچارگان! ای دوست دار دلهای راستگو! وای خداوند جهانیان! آیا میتوان باور نمود بندهٔ تسلیمی که بجرم خیانت بنفس خویش برخلاف

میل خود محبوس شده و طعم عذاب معصیت را چشیده است، بزبان خدا پرستان بچون تو پروردگاری متوسل شود وتو همچنان ناله‌های آرزومندانه‌اش بشنوی ومشمول رحمت بی‌پایان خویشش نسازی؟

خدایا! این بندهٔ ناتوانی که بحلم و رأفت تو چشم امید دوخته، چگونه درعذاب قرارگرفته سکوت کند؟ آری این بنده که آرزومند فضل ورحمت تو است چگونه سوزوگداز آتش راتحمل کرده دم برنیاورد؟ چگونه زبانهٔ آتش خرمن هستیش بسوزد، درصورتیکه ناله‌اش بشنوی وحالش بدانی؟ چگونه درشعلهٔ آتش قرارگیرد درحالیکه ناتوانیش بشناسی؟

خداوندا! باآنکه ازصدق گفتارچنین بنده‌ای آگاهی، آیا ممکن است در آن آتش غیر قابل وصف همچنان مضطرب و سرگردانش باقی گذاری؟ درحالتیکه بتو متوسل شده بدست شکنجهٔ آتشش بسپاری؟ پروردگارا! مگرممکن است این بنده به پشتگرمی فضل ورحمت تو، به‌آزادی و رهائی از عذاب امیدوار باشد وتو، آری تو ای خداوند بزرگ وبخشاینده، اورا بهمان حال رها کنی؟ چه گمان دور ازصوابی! ماراکه چنین تصوری نمیرود، زیرا سابقهٔ کرمت اینطور وعده و وعید نداده، ورفتار تو باخدا- پرستان که جملگی ازاحسان ونیکی حکایت میکند، چنین نمونه‌ای نشان نمیدهد ویقین‌دارم اگرفرمان عذاب برای منکران وجودخود صادر ننموده دشمنان ومخالفان خودرا بگرفتاری همیشگی محکوم نساخته بودی، آتش را سرد وسلامت کرده وکسی را در آن معذب

نمیداشتی. اما چه میتوان کرد، تو منزهی وقسم یادکرده‌ای تا آنرا ازجملهٔ کافران، ازجن‌وانس، پرکنی وجایگاه ابدی دشمنان خود سازی؛ زیرا درابتدای کارگفتی: آیا مؤمن وفاسق باهم برابرند؟ و درجواب فرمودی: هرگزچنین تساوی برقرار نخواهد بود! آری چنین‌گفتی وباآنکه ثنای توبسی برترازآن است که بتوان ادانمود، در اینجا بفراخور استطاعت خویش اینطور زبان بثنا خوانیت گشوده میگویم با استقرار این معنی که بخشش بزرگوارانهٔ ترا نمونهٔ آشکار دیگری است برما منت نهاده‌ای.

خدایا! بحق قدرتت که در همه جا استقرار داده‌ای، بحق فرمانت که اجرایش را بدست حتم واجبار سپرده همه‌را دربرابر آن محکوم ساخته‌ای، تقصیرها وگناهانی‌راکه ازمن سرزده، قبایح وجهالتهائی راکه‌پوشیده داشته‌ای‌واگر من آشکارکرده‌ام‌توپوشانیده‌ای، وبدیهائی راکه نویسندگان بزرگوارت ازجانب تومأمورثبت آن شده‌اندبرمن ببخشای. آن نویسندگانی که برمن موکل کرده‌ای تارفتار مرا بخاطرداشته و علاوه برسراپای وجودم شاهد دیگری براعمال من باشند وخودت نیز از قفای ایشان مراقب جریان کار بودی وآنچه براینان مخفی میماند تو مشاهده میکردی. خدایا! این لغزش‌هائیراهم‌که برمن رحمت‌آورده‌ازاینان پنهان کردی واین گناهانی‌راهم‌که‌برمن بخشودی وپوشانیدی برمن ببخشای.

خدایا! ازآن خیرها و احسانهاکه نازل‌کردی و بخشیدی ازآن نیکیها وروزیهاکه منتشرکردی وبسط دادی، ازآن‌گذشتهاکه درموردگناهان‌وجفاها اعمال‌کردی مرانصیب سرشاری ارزانی‌دار.



ای خدا! ای‌آنکه من بندهٔ توأم، ای‌آنکه سرنوشت من بدست‌تو است، ای باخبرازِ زیان وبیچارگیم، ای‌آگاه ازدرویشی وبی‌چیزیم، خدایا بحق جودت، بحق آستان قدست، بحق صفات و نامهای بزرگت درخواست میکنم شب و روز و دقایق عمرمرا با یادخود آبادان سازی.

خدایا تقاضا میکنم مرا درخدمت خود مفتخرساخته اعمالم را بپذیری وآنچنان‌کنی که بین رفتار وگفتارم جدائی نباشد واین طرز خدمت ابدی وسرمدی‌گردد.

ای خدا، ای‌آنکه تکیه‌گاه وامید نهائیم توئی وازهمه‌بتو شکایت میاورم! اعضایم را برای خدمت خود نیرومند ساز و در این عزیمت‌که بسوی تودارم استخوانم را سخت‌کن و درخوف ازخود مرا جدی وساعی‌گردان.

خدایا! آنچنان مرادرخدمت خودسرگرم دارکه‌درمیدانهای سبقت جویندگان‌آزادانه جولان‌کنم ودرزمرهٔ پیشی‌گیرندگان‌بسوی تو بشتابم یا درگروه مشتاقین، با اشتیاقی هرچه تمامتر بجانب جوار قرب تو روی‌آورم، یاچون مخلصین بتونزدیك شوم و مثل یقین داران ازتو بیم داشته باشم.

خدایا! مرا درجوار رحمت‌خودبایمان‌آورندگان‌ملحق‌ساز.

خداوندا! آنرا که نسبت بمن قصد بدی دارد و مکر و حیله می‌اندیشدکارش بساز.

خدایا! ازآن نصیبی‌که برای بهترین‌بندگان خود ومقرب ومخصوص‌ترین ایشان مهیا داشته‌ای برمن نیزارزانی دار، و چون

میدانم که برخورداری ازاین بهره جـز بفضل تو وابسته نیست، بنابراین خداوندا، مرا مشمول جود و بزرگواری خود ساخته در پناه رحمتت منزل ده.

خدایا! زبانم‌را بذکرخودگویا وقلبم را بندهٔ محبت‌خودکن.

خدایا! برمن منت نهاده درخـواستم را اجابت کن و از لغزشهایم درگذر.

پروردگارا حکم کردی که بندگانت ترا عبادت کنند، و امر کردی که ترا بخوانند وخودت ضامن پذیرش درخواستها شدی. بنابراین رو بسوی تو میآورم، دست نیاز بجانب تو دراز میکنم. خدایادرخواستم بپذیر ومرا بآرزویم برسان و ازفضل خود ناامید مساز، ازشر دشمنان الجن وانس کفایتم کن.

ای‌آنکه زودتر ازهر کس خشنودی ترا میتوان جلب نمود؛ براین بنده که چیزی جزدعا در اختیارندارد ببخشای، ببخشای که تو برانجام هرکاری قادر وفعال ما یشائی.

ای‌آنکه نامت دارو، یادت شفا، و طاعتت بی‌نیازی است براین بنده کـه‌گل سرسبدش امید بتو و حـربه‌اش گـریه میباشد رحمت‌آور.

ای خداوندنعمتها، ای برطرف کنندهٔ ناملایمات، ای‌راهنمای گمشدگان، وای عالم ناآموخته؛ برمحمد و آل اورحمت فرست و امن آنطور که‌ترا سزد رفتارکن.

صلوات خدا بررسول وامامان مبارک قدم و فرزندان او و هر کسی که سراپا تسلیم خدا باشد.